

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و سوم، بهار و تابستان ۱۴۰۲: ۲۹۷-۳۲۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۸

نوع مقاله: پژوهشی

نظریه انقلاب در منشور جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل

مهدی زیبایی*

شهلا نجفی**

چکیده

ادبیات مرتبط با انقلاب تاکنون شاهد چهار موج نظری در تبیین انقلاب‌های گوناگون بوده است. هرچند امواج یادشده متعلق به دوره‌های زمانی متفاوت هستند، تمامی آنها دارای هستی‌شناسی ذات‌گرا و به دنبال شناخت مؤلفه‌های تأثیرگذار در بروز و موفقیت تحولات هستند. پیشینه جامعه‌شناسی تاریخی در تبیین انقلاب‌ها به تلاش‌های برینگتون مور، چارلز تیلی و تدا اسکاچپول در نسل سوم نظریه‌ها بازمی‌گردد که با تمرکز بر ساختار و تحلیل شرایط درونی و توجه اندک به تأثیرات بیرونی، انقلاب‌ها را از دایره بسته و درون‌زاد خارج کرد و به بستر بین‌الملل متصل نمود. با این حال از منظر روش‌شناختی، شیوه آنها در امتداد نسل‌های نظری پیشین قرار داشت؛ زیرا از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی، انقلاب‌ها انباشت حوادث برآمده از ارتباط پدیده‌های اجتماعی در یک بستر فراملی هستند. در همین راستا هدف نوشتار حاضر، بررسی سیر تحول عامل فراملی/ بین‌الملل در نظریه‌های انقلاب از منظر نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی تاریخی است. بر اساس یافته‌های پژوهش، عامل بین‌الملل در ادبیات نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی تاریخی، سه تحول عمده را پشت سر گذاشته است.

*نویسنده مسئول: استادیار روابط بین‌الملل گروه علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، ایران
zibaei@soc.ikiu.ac.ir

**دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، ایران
Shahla.najafi10@gmail.com



نخست در دهه ۷۰ میلادی از منظر ساختاری به تأثیر نظم حاکم بر نظام بین‌الملل بر انقلاب‌ها اشاره دارد. در مرحله دوم، عامل بین‌الملل از حاشیه ادبیات مربوطه به متن وارد می‌شود و دیدگاه بین‌دولتی برجسته می‌شود و در گذار به مرحله سوم، صرفاً ارتباطات بین‌دولتی مدنظر نیست، بلکه نگرش بین‌اجتماعی و رویکرد بین‌مردمی و شبکه‌ای مورد نظر قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: نظریه‌های انقلاب، جامعه‌شناسی تاریخی، ساختار، داخل و بین‌الملل.

مقدمه

هرچند بروز انقلاب در مناسبات سیاسی مدون جوامع بشری، تاریخی نزدیک به چهارصد سال دارد، پیشینه تلاش انسان‌ها برای شناخت دلایل بروز، مؤلفه‌های تأثیرگذار و نتایج آن تقریباً به یک‌صد سال پیش بازمی‌گردد. سرآغاز تلاش برای بررسی ابعاد مختلف انقلاب‌ها، تحولات سال ۱۹۱۷ روسیه است که از آن با عنوان «انقلاب اکتبر» یاد می‌شود. به طور کلی تلاش متفکران فعال در حوزه انقلاب برای تحلیل این دست از تحولات، موجب شکل‌گیری یک گرایش در زیرمجموعه علوم سیاسی با عنوان نظریه‌های انقلاب گردیده است. بنا بر دسته‌بندی جک گلدستون^۱، نظریه‌های انقلاب به چهار نسل تقسیم می‌شود (ملکوتیان، ۱۳۹۴: ۱۸۴). نخست در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ میلادی، تعدادی از مورخان و جامعه‌شناسان به بررسی انقلاب‌های بزرگ نظیر انقلاب انگلستان (۱۶۴۰)، انقلاب امریکا (۱۷۷۶)، انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) و انقلاب روسیه (۱۹۱۷) پرداختند. تلاش آنها مبنی بر کشف الگوهای مشترک وقایع در انقلاب‌های یادشده، قرین موفقیت بود و توانست تلاقی قابل ملاحظه‌ای بین وقایع برجسته در انقلاب‌های مورد بحث بیابد. مشاهدات آنها از تاریخ طبیعی انقلاب‌ها، متضمن فهم اشتراکاتی نظیر حمایت نکردن طبقه روشن‌فکران از رژیم سابق، اجرای دیر هنگام برنامه اصلاحات و... شد که امروزه به‌منابه نتیجه‌گیری تجربی در حکم قانون تلقی می‌شود.

دوم، بروز ناآرامی در نظام‌های پسااستعماری طی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی موجب جلب توجه پژوهشگران به ابعاد جدید انقلاب شد. علی‌رغم رشد اقتصادی چشمگیر این دسته از نظام‌ها و تبدیل آنها به دولت‌های مدرن، خشونت گسترده در شکل انقلاب، کودتا، شورش و جنگ داخلی به جزئی از ساختار آنها بدل شد. در این راستا پژوهشگران، نظریه‌های عمومی را برای تبیین همه انواع این خشونت‌های سیاسی ارائه دادند. به طور کلی نظریه‌های عمومی خشونت سیاسی، خود به سه بخش تقسیم می‌شود: تحلیل‌های روان‌شناسی شناخت و نظریه‌های ناکامی- پرخاش‌جویی، تحلیل‌های جامعه‌شناختی (کارکردگرا- ساختاری) و تحلیل‌های سیاسی (نظریه کثرت‌گرایی و منازعه گروه‌های ذی‌نفوذ).

سوم در دهه‌های پایانی قرن بیستم، نسلی از متفکران در حوزه انقلاب ظهور نمود که به نقش ساختارها در بروز انقلاب باور داشت. از دیدگاه ایشان، ساختار متفاوت دولت‌ها موجب آسیب‌پذیری متفاوت آنها در برابر انقلاب‌هاست. آنها انقلاب را ترکیبی از ضعف دولت، منازعه میان دولت‌ها و نخبگان و قیام‌های مردمی می‌دانستند. در این راستا، دولت به عنوان بازیگر اصلی در دو حوزه داخلی و خارجی، نقطه تلاقی محیط‌های یادشده به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، دولت‌ها به واسطه فشارهای داخلی، خارجی و داخلی-خارجی، عنصر اصلی انقلاب و هدف نهایی کلیه قیام‌های مردمی به حساب می‌آیند. در این موج، نقش محیط بین‌الملل در بروز انقلاب برای اولین بار (هر چند به طور محدود) مورد توجه قرار گرفت (گلدستون، ۱۳۹۷: ۳۸۸-۳۸۹).

چهارم، با توجه به ناکارآمدی نسل‌های نظری پیشین درباره توجیه انقلاب‌های متفاوت نظیر انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و دومینوی انقلاب‌های اروپای شرقی در بحبوحه فروپاشی نظام کمونیستی شوروی در روسیه (۱۹۸۹-۱۹۹۲) زمینه برای شروع نسل چهارم نظریه‌های انقلاب در ابتدای قرن ۲۱ فراهم گردید. این نسل، انقلاب‌ها را به عنوان آمیزه اتصالی بحران سیستمی، گشایش ساختاری و عمل دسته‌جمعی می‌بیند که در نتیجه تلاقی عوامل بین‌المللی، اقتصادی، سیاسی و نمادین ظاهر می‌شود. به طور کلی نسل چهارم به دنبال تأیید عوامل بی‌ثباتی نیست، چراکه عوامل عدیده‌ای برای اشاره وجود دارد. این نسل به باور گلدستون، خواهان ابهام‌زدایی از ثبات است (ملکووتیان و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۴۷).

علی‌رغم تفاوت بازه‌های زمانی ظهور و افول نسل‌های نظری مورد اشاره، تمامی آنها در یک نکته اشتراک دارند. رویکردهای موجود در هر چهار موج نظری، با چشم‌پوشی از تفاوت واحدهای تحلیل تنها به دنبال تعیین عوامل تأثیرگذار در بروز و موفقیت انقلاب هستند. به عبارت دیگر، نسل‌های چهارگانه نظریه انقلاب از حیث تأکید صرف بر مؤلفه‌های نقش‌آفرین در بروز و موفقیت انقلاب، ذات‌گرا^۱ به حساب می‌آیند. ذات‌گرایی دلالت بر شناختی دارد که بدون اطلاع از ویژگی‌های مختلف یک نهاد، امکان آشنایی با هویت و کارکرد آن میسر نیست. نگرش‌های ذات‌گرا بر این باورند که ویژگی‌های متفاوت یک نوع خاص از نهادها، تأثیری بر ابعاد شناختی آن ندارد و خصایص مشترک

یک پدیده برای شناخت آن کفایت می‌کند. بر این اساس در پژوهش‌های ذات‌گرا، واحدهای تحلیل اعم از یک نظام فراملی، یک طبقه یا یک موضوع خاص نظیر انقلاب، پدیده‌هایی ایستا در نظر گرفته می‌شوند. حال آنکه انقلاب‌ها، ظروف ثابتی نیستند که حاوی ویژگی‌های جوهری یا ذاتی باشند (Lawson, 2016: 115).

به عبارت دیگر، تحلیل انقلاب‌ها نمی‌تواند به طور ثابت شامل مجموعه‌ای از عوامل جهان‌شمول و قابل انتقال به محیط‌های مختلف گردد. در این راستا، روابط بین محیط‌های اجتماعی در برگیرنده پویایی‌های انقلابی باید در صدر اولویت تحلیلی قرار گیرند؛ زیرا تمامی ساختارهای اجتماعی، پیکربندی‌های نسبتاً ساده‌ای از پیوندهای اجتماعی هستند. هیچ اقدامی از پیوندها، اتصالات، الگوها و پیوندهای درونی روابط اجتماعی خارج نیست. زندگی انسان در بستر اعمال اجتماعی معطوف به ساختار به وقوع می‌پیوندد که این حوزه‌های عمل برحسب پیکربندی‌های حوادث و تجربیات شکل می‌گیرند (زبائی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۰۰). بر این اساس نگرش جامعه‌شناختی به انقلاب، متضمن رهایی از نگرش صفر و یک به ساختار و کارگزار و حرکت به سوی یک رویکرد ارتباطی است که عمل اجتماعی را در این پیکربندی‌های بزرگ‌تر، مفهوم‌سازی نماید.

انقلاب‌ها به واسطه تعامل سازنده نهاد‌های در حال حرکت شکل می‌گیرند. این نکته با تفکیک بین نهادها و نهاد‌های در حال حرکت، شفاف‌تر می‌شود. نهادها تابع رویکردهای ذات‌گرا هستند که واحدهای مورد بررسی را به عنوان ذات‌هایی ثابت می‌بینند. این ذات‌ها می‌توانند پدیده‌هایی مثل انقلاب‌ها، مردم به عنوان مدل‌های مطلوب یا چارچوبی همچون تحلیل نظام‌های جهانی باشند که یک ساختار جهانی واحد را به حکومت‌های مرکز، پیرامون و نیمه‌پیرامون تجزیه می‌کنند و هر کدام از آنها بر پایه مجموعه‌ای از ویژگی‌های ذاتی تعریف می‌شوند. حال آنکه نهاد‌های در حال حرکت دلالت بر پدیده‌های اجتماعی دارند که در طول تاریخ و با گذشت زمان شکل می‌گیرند. در این بستر، انقلاب‌همانند دیگر نهاد‌های اجتماعی دارای وابستگی به مسیر^۱ است. وابستگی به مسیر از کلیدواژه‌های اصلی رویکرد نونهادگرایی در جامعه‌شناسی است که به سرگذشت نهاد‌های خاص در جامعه و رویدادهای تاریخی برخاسته از این نهادها می‌پردازد.

در ادامه مقاله، ابتدا در بخش پیشینه پژوهش به تفاوت نوشتار حاضر با آثار به نگارش

درآمده در این حوزه پرداخته خواهد شد. سپس مختصاتی موجز از ابعاد اجتماعی و تاریخی نظریه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل ارائه می‌گردد. در نهایت سیر تحول/گذار عامل بین‌الملل در نظریه انقلاب از منظر سه رویکرد ساختاری، بین‌دولتی و بین‌اجتماعی بررسی می‌شود تا مختصات جایگاه انقلاب از رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی برای خواننده مشخص گردد.

ادبیات پژوهش

با توجه به موضوع مقاله حاضر، آثار به نگارش درآمده در حوزه انقلاب را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود. نخست، منابع مرتبط با نسل‌های چهارگانه نظریه انقلاب که به تفاوت آنها با نگرش جامعه‌شناسی تاریخی به انقلاب در بخش مقدمه به طور موجز اشاره شد. دوم، آثار نویسندگانی که به ابعاد مختلف انقلاب و بین‌الملل پرداخته‌اند و در این بخش به طور موجز به آنها اشاره می‌شود.

کولین بک و همکارانش (۲۰۲۲) در کتاب «درباره انقلاب‌ها: سیاست سرکش در جهان معاصر» با بیان دوگانگی‌های داخل-بین‌الملل، انقلاب‌ها را صرفاً معطوف به امور داخلی در نظر نمی‌گیرد. به باور نویسندگان این اثر، مطالعات دانشگاهی به‌طور عمده بر مسائل داخلی نظیر رکود اقتصادی، آسیب‌پذیری رژیم‌ها، تعارضات درون نخبگانی، نیروهای مخالف محلی و غیره متمرکز می‌شوند. اما رکود اقتصادی وابسته به نیروهای بازاری است که خارج از مرزهای دولتی هستند، رژیم‌ها بخشی از ساختارهای اتحاد گسترده‌تر را تشکیل می‌دهند، نخبگان نظامی، سیاسی و مالی با روابط فراملی پیوند خورده‌اند، نیروهای مخالف محلی، نمادها و ترفندهای فراملی را به کار می‌گیرند. انقلاب‌ها کاملاً داخلی نیستند و همیشه رویدادهای بین‌المللی محسوب می‌گردند.

کتاب مارک کاتز (۲۰۰۰) با عنوان «انقلاب: ابعاد بین‌المللی» بر نتایج انقلابی و اثرات بین‌المللی این حرکت‌ها تأکید دارد. نویسنده در اثر یادشده بر این باور است که هرچند انقلاب‌ها اغلب عللی درونی دارند، وقوع آن، نتایج جدی بین‌المللی خواهد داشت؛ اتحادها دچار نگرانی می‌شوند، اهمیت کشورهای ضعیف و کوچک ممکن است بزرگ جلوه داده شود و ممکن است تلاش‌های جدی برای ممانعت از صدور انقلاب لازم باشد.

استفن والت (۱۹۹۶) نیز در کتاب «انقلاب و جنگ» به نتایج انقلابی پرداخته است و بر این باور است که مسیر و فرایند انقلابی موجب ایجاد دو عامل می‌شود که بر روابط بین‌الملل تأثیرگذار است: ایدئولوژی‌های جدید و ابهام‌های جدید. از آنجایی که انقلاب‌ها، سطح تصور تهدید را هم میان رژیم‌پسانقلابی و هم در میان همسایگان افزایش می‌دهند، موجب برهم خوردن توازن قدرت و انتظارات قبلی می‌شوند و در نهایت منازعات بین‌المللی را ایجاد می‌کنند.

بوسول و دیکسون (۱۹۹۳) در مقاله «نظریه شورش مارکس: تحلیل فراملی استعمار طبقاتی، توسعه اقتصادی و شورش خشونت‌آمیز» از منظر اقتصادی و تجارت جهانی و اقدامات آژانس‌های بین‌المللی به تأثیر عامل بین‌المللی بر انقلاب پرداخته‌اند. آنها از یکسو کشورهای برخوردار از جایگاه سطح نازل در اقتصاد جهانی را مستعد تجربه شورش داخلی می‌دانند و از سوی دیگر بر این باورند که فعالیت‌ها و سیاست‌هایی که صندوق بین‌المللی پول اعمال می‌کنند، در بسیاری از موارد از پیشرفت دولت‌ها جلوگیری می‌کند و در نهایت منجر به مخالفت‌های خشونت‌آمیز داخلی می‌شود.

با توجه به توضیحات ارائه‌شده در ابتدای بخش حاضر و همچنین منابع مورد اشاره در بالا، یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که بیشتر آثار از منظر پرداختن به نقش فشارهای محیط بین‌الملل در دامن زدن به فعل و انفعالات داخلی، اشاره به بعد فراملی انقلاب دارد که تا اندازه‌ای با دیدگاه اسکاچپول درباره نقش بین‌الملل شبیه است و به تبیین انقلاب در بستر روابط بین‌اجتماعی پرداخته نشده است. بر این اساس نوشتار حاضر قصد دارد تا با استفاده از رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی به سیر تحول هستی‌شناسی اجتماعی-تاریخی بین‌الملل در نظریه‌های انقلاب بپردازد.

چارچوب نظری و روش‌شناسی

جامعه‌شناسی تاریخی، رویکردی است که در آن تغییر و تحولات جامعه انسانی در عرصه تاریخی و رابطه آن با وضع موجود از طریق مفاهیم و نظریه‌های جامعه‌شناختی در دو شکل رابطه علی بین پدیده‌های مورد بحث یعنی کنشگران/ساختارها و فهم و شناخت معنای پدیده‌ها تبیین و بررسی می‌شود (اسکاچپول، ۱۳۹۲: ۳۱-۳۷). این چارچوب تحلیلی را می‌توان واکنشی به هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و حتی روش‌شناسی علوم

جدید دانست که با جداسازی حوزه‌های مطالعاتی درهم تنیده علوم انسانی، سعی در شناخت مجزای هر یک از حوزه‌های یادشده دارد. این در حالی است که حوزه علوم انسانی برخلاف علوم تجربی متشکل از اجزای درهم تنیده‌ای است و نمی‌توان آنها را به آسانی از یکدیگر مجزا نمود.

در این بستر، تأکید بیش از حد بر یکی از اجزای خاص زندگی بشر، خواه هویت، نژاد، مذهب و یا اقتصاد به معنای کم‌رنگ شدن سایر بخش‌ها و عدم شناخت کامل انسان و مشکلات مربوط به آن است. جامعه‌شناسی تاریخی با لحنی انتقادی، رویکرد شناخت‌شناسی حاکم بر علوم اجتماعی در عصر مدرن را به چالش می‌کشد و سعی دارد تا با قرار دادن آن در یک بستر تاریخی بلندمدت، ضمن توجه به پیوستگی اجزای مختلف زندگی بشر، دلایل تغییر ابعاد آن را در طول زمان تبیین و توجیه نماید (Bhambra, 2010: 130). بنابراین نحلۀ مورد بحث از زیرمجموعه‌های رشته جامعه‌شناسی است که اجزای مختلف زندگی اجتماعی انسان‌ها را در بستر تاریخی مورد توجه قرار می‌دهد.

این رویکرد به واسطه سرشت ارتباطات درون‌اجتماعی، ماهیت فراسرزمینی دارد؛ زیرا شکوفایی ظرفیت‌های افراد، ریشه در ذات اجتماعی هویت بشری دارد. اهمیت نکته یادشده به اندازه‌ای است که ارسطو قرن‌ها پیش انسان را حیوانی اجتماعی نامید. در این میان موضوع هویت، یکی از پیچیده‌ترین مسائل در علوم اجتماعی محسوب می‌گردد که به عنوان پایه کنش ارتباطی، انواع همکاری و تقابل را در برمی‌گیرد. از یکسو، انسان‌ها به واسطه عضویت در نهادهای مختلف اجتماعی از بدو تولد درون لایه‌های مختلف هویتی قرار دارند، به طوری که بعد اجتماعی حیات بشر متضمن همپوشانی هویت‌های بشری است که به واسطه عضویت در خانواده، قوم، مذهب، ملت و... به طور ناخودآگاه شکل می‌گیرد و زمینه ارتباط افراد با یکدیگر را فراهم می‌سازد (Barnett, 1993: 273). از سویی دیگر، تعارضات هویتی موجب اختلاف منافع، تقابل افراد و در نهایت مخاصمۀ جوامع انسانی خواهد شد.

انسان‌ها، هویت خود را از نهادهای اجتماعی مختلف داخل و خارج از مرزهای ملی اخذ می‌کنند که هر یک از آنها، نقش مهمی در شکل‌گیری و تداوم جوامع یا ظهور جریان‌های واگرا در آنها دارند. بر این اساس دامنه گسترده‌ای از جوامع درون و بیرون از یک دولت نظیر خانواده، قومیت، ملیت و جهان وجود دارد که انسان، هسته اصلی آنها

محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر جامعه بزرگ بشری در معنای موسع شامل افراد و هویت‌های مختلف است؛ رابطه دوجانبه‌ای بین آنها وجود دارد، به طوری که یکدیگر را در فرآیندی پویا بازتولید می‌کنند. بر این اساس انسان‌ها، عضو چندین جامعه هستند و در بطن ساختارهای اجتماعی رقیب قرار دارند.

بنا بر تعریف ارائه‌شده در دایره‌المعارف بریتانیکا، ساختار اجتماعی، تشکیلات نظام‌مندی است که ضمن شکل‌دهی به اقدامات بشری به واسطه فعالیت انسان‌ها در عرصه حیات اجتماعی شکل می‌گیرند. در سطح کلان، ساختار اجتماعی شامل نظام قشربندی اجتماعی - اقتصادی (برای مثال ساختار طبقاتی)، نهادهای اجتماعی یا دیگر روابط الگومند بین گروه‌های بزرگ اجتماعی است. در سطح میانه، این ساختار به صورت شبکه‌ای اجتماعی ظاهر می‌شود که افراد یا سازمان‌ها را به یکدیگر پیوند می‌زند. در سطح خرد، هنجارهایی است که رفتار انسان‌ها را درون نظام اجتماعی شکل می‌دهد (Martin & Lee, 2015: 713).

با توجه به چندبعدی بودن هویت انسان‌ها، ساختارهای اجتماعی می‌توانند سطوح مختلف جوامع (جهانی و منطقه‌ای و درون دولت) را به یکدیگر متصل نمایند و به رویدادهای سیاسی معنا بخشند. این ساختارها، فرد، دولت، منطقه و جهان را درون یک مفهوم اجتماعی بزرگ به یکدیگر پیوند می‌زنند. اصل ساختار اجتماعی با حقیقت جهان اجتماعی در پیوند است، به طوری که رفتار انسان همواره درگیر الگوهای خاص ارتباطات اجتماعی - به عنوان بافت جامعه - است و به کمک آنها شکل می‌گیرد (Hobson et al., 2010: 2).

به طور خلاصه، نهادهای بشری، پدیده‌های اجتماعی هستند که در چارچوب یک جامعه بزرگ در حال تأثیرگذاری و تأثیرپذیری توأمان نسبت به محیط در برگیرنده خود هستند. بر این اساس چگونگی روابط آنها، تابعی از همسویی یا تضاد هویتی گروه‌های اجتماعی مربوطه است که به منافع بازیگران معنی می‌بخشد. هرچند به نظر می‌رسد که ساختارهای اجتماعی، پیکربندی‌های ثابتی هستند، آنها در یک بستر تاریخی تغییر می‌کنند. به عبارت دیگر، هرچند ساختارهای اجتماعی به عنوان پدیده‌های ثابت دائمی فرض می‌شوند، شکل آنها همواره در طول زمان متحول می‌گردد.

به عبارت دیگر، الگوهای همکاری و تضاد بازیگران در طول زمان ثابت نیست و با تغییر شرایط اجتماعی، ساختار آنها نیز دگرگون می‌شود.

در این بستر، تاریخت^۱ در روابط اجتماعی، نقشی برجسته دارد. عامل تغییر به عنوان جزء لاینفک حیات اجتماعی بشر، بیش از آنکه بر آمده از یک اتفاق باشد، ناشی از یک فرآیند تاریخی است. به عبارت دیگر وقایع سیاسی که موجب تغییر در وضعیت سیاسی یا اقتصادی یک جامعه می‌شوند، صرفاً یک اتفاق ساده (خواه کوچک یا بزرگ) نیستند، بلکه بخشی از یک فرآیند اجتماعی پیچیده در بستر تاریخ محسوب می‌گردند که از گذشته آغاز شده و تا آینده ادامه دارد. در این ارتباط، اولین متفکری که موضوع تغییر در حیات بشری را مورد توجه قرار داد، هراکلیتوس^۲ در یونان باستان بود. وی زندگی را به یک رود تشبیه می‌کند که اوج‌ها و فرودها، چاله‌ها و چرخش‌ها، همگی بخشی از موج‌سواری هستند. بر این اساس وقتی طبیعت در طول زمان در حال تغییر است، بشر و امور آن نیز دگرگون خواهد شد. در این نگرش، حیات اجتماعی بشر، تابع یک قاعده عمومی به نام اصل انباشت^۳ است که عامل اتصال دوره‌های گسسته تاریخ است. در اینجا انباشت به دستاوردهای اجتماعی کلان بشر اشاره دارد که در طول تاریخ به صورت مستمر ادامه دارد. هر نسل در نقش واسطه بین گذشتگان و آیندگان قرار می‌گیرد که در ظاهر باعث گسست جریان تاریخ است، اما با افزون به داشته‌های پیشین و انتقال آن به آینده، باعث تداوم جریان تاریخ خواهد بود (زیبایی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۰۶).

در این تصویر هرچند حیات بشر، انعکاسی از دوگانه گسست و پیوستگی در حال حرکت است، دستاوردهای دو نسل به جهت تغییر در ساختارهای اجتماعی در طول تاریخ یکسان نیست. بر این اساس دو نکته باید مدنظر قرار گیرد: نخست، علی‌رغم اجتناب‌ناپذیر بودن روابط اجتماعی بازیگران در سطوح مختلف (افراد، دولت و...)، با توجه به تغییر ساختارهای اجتماعی، کیفیت و محتوای ارتباطات در طول زمان دستخوش تحول می‌گردد؛ دوم، هرچند امکان شباهت دوره‌های متفاوت تاریخی وجود دارد، بی‌ثباتی ساختارهای اجتماعی از یکسو و منحصر بودن دستاوردهای اجتماعی در هر دوره از سویی دیگر، مانع از تکرار تاریخ خواهد بود؛ در این چارچوب تغییر جوهره حیات بشری به حساب می‌آید.

1. historicity

2. Heraclitus

3. Accumulation Principle

جامعه‌شناسان تاریخی درون‌گرا و مقوله انقلاب

برحسب بررسی‌های انجام‌شده، در مجموع پنج متفکر برجسته در نظریه جامعه‌شناسی تاریخی شامل برینگتون مور^۱، چارلز تیلی^۲، ندا اسکاچپول، فرد هالیدی و جورج لوسن به مسئله انقلاب پرداخته‌اند. از این تعداد، دو متفکر اول (مور و تیلی) در چارچوب نگرش ساختاری، انقلاب‌ها را صرفاً در محدوده سرزمینی تجزیه و تحلیل کردند؛ به طوری که مور، انقلاب را با مسئله نوسازی و توسعه پیوند زد و تیلی نیز دسترسی به منابع را لازمه موفقیت انقلاب برشمرد.

برینگتون مور در کتاب خود با عنوان «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی»، شیوه‌های مختلف نوسازی در چهار کشور فرانسه، روسیه، چین و هند را بررسی نموده است. او بروز انقلاب را برای توسعه و نوسازی جامعه لازم می‌داند؛ به طوری که صنعتی شدن توسعه اجتماعی و اقتصادی جوامع تنها از طریق انقلاب ممکن خواهد بود. به عبارت دیگر، فرآیند نوسازی منوط به وقوع یکی از انواع سه‌گانه انقلاب‌ها یعنی انقلاب سرمایه‌داری، انقلاب از بالا و انقلاب دهقانی است. دلیل این امر، شیوه استثمار مازاد تجاری و اقتصادی طبقات تولیدکننده و زبردست توسط طبقه حاکم به منظور انباشت سرمایه به عنوان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های هر ساخت اجتماعی است. اگر در شیوه استثمار مازاد اقتصادی، تغییری حاصل شود، ساخت اجتماعی نیز متحول خواهد شد. تغییر در شیوه استثمار مازاد اقتصادی، باعث رشد و گسترش کشاورزی تجاری است که زمینه‌ساز انباشت سرمایه خواهد بود. این روند، عامل اصلی و بنیادین در توسعه و نوسازی به حساب می‌آید و تغییر یادشده صرفاً از طریق انقلاب امکان‌پذیر است. وی در تحلیل خود به نقش دو طبقه دهقان و زمین‌دار در گذار از جامعه روستایی به جامعه مدرن می‌پردازد. علاوه بر این به شرایط تاریخی ظهور دموکراسی و دیکتاتوری نیز در پرتو نقش این طبقات اشاره دارد (خرمشاد، ۱۳۸۳: ۹۱-۹۲).

چارلز تیلی از جمله نظریه‌پردازان متعلق به گرایش تحلیل سیاسی در نسل دوم نظریه‌های انقلاب است. او از چهره‌های تأثیرگذار در زمینه مطالعات جنبش‌های اجتماعی به شمار می‌آید و دیدگاه‌هایش در حوزه انقلاب در قالب نظریه‌های بسیج

1. Barrington Moore
2. Charles Tilly

منابع و کنش جمعی در کتاب «از بسیج تا انقلاب» به نگارش درآمده است. تیلی، نظریه خود را بر پایه نقد آثار نظریه پردازانی چون هانتینگتون، جانسون، تد گار، اولسون، اوبرشال و... بنا نهاده است و در تدوین نظریه خود از مباحثی چون: انتخاب عقلانی، نظریه بازی و کلاهی جمعی بهره می‌گیرد. محور بحث وی متأثر از سنت مارکسیستی است و همچون مارکس، کنش‌های جمعی را حاصل کشمکشی می‌داند که حول یک تضاد اجتماعی شکل می‌گیرد. به باور تیلی، پدیده‌هایی چون انقلاب، شورش، جنبش اجتماعی، توطئه سیاسی و بسیاری از کودتاها، نوعی از کنش‌های جمعی هستند که با هدف ایجاد تغییر یا ممانعت از تغییری در جامعه رخ می‌دهند. او برای تشریح دیدگاه خود از دو الگو بهره می‌برد و هر یک از این الگوها را واجد عناصری می‌داند که در فرآیند کنش جمعی، شرایط را برای وقوع انقلاب میسر می‌سازند. الگوهای مورد نظر تیلی عبارتند از: الف) الگوی سیاسی که عناصر تشکیل‌دهنده آن شامل جمعیت، حکومت، جامعه سیاسی، جریان یا جریان‌های مدعی تصاحب قدرت و در پایان ائتلاف جریان‌های مدعی است. به باور تیلی، رقابت اصلی و منشأ پویایی ناشی از رقابتی است که میان عناصر الگوی سیاسی وجود دارد و در نهایت این رقابت به انقلاب می‌انجامد. ب) الگوی بسیج که عناصر تشکیل‌دهنده آن عبارت از منافع، سازمان، بسیج، فرصت و کنش جمعی است. او در قیاس دو الگو، نقش دومی را در ایجاد یک کنش جمعی و پیروزی انقلاب، مؤثرتر می‌داند (صالح و رضانی، ۱۳۹۷: ۱۶۶). تیلی در میان عناصر الگوی بسیج، بیشترین وزن را به بسیج عمومی می‌دهد.

همان‌طور که مشاهده شد، تحلیل‌های مور و تیلی عاری از نگرش ارتباطی معطوف به تأثیرپذیری از اجتماع بزرگ بشری در فراسوی مرزهای ملی است. این در حالی است که پایه اصلی نظریه جامعه‌شناسی تاریخی مبتنی بر ارتباطات نهادهای بشری به عنوان پدیده‌های اجتماعی است که زمینه جامعه‌پذیری تعاملی آنها را سطحی بالاتر از محدوده‌های سرزمینی فراهم می‌سازد.

جامعه‌شناسان تاریخی برون‌گرا و مقوله انقلاب

با توجه به توضیحات یادشده، در ادامه، سیر تحول/گذار مفهوم بین‌الملل به عنوان عامل

تأثیرگذار بر تحولات درونی دولت‌ها در باور جامعه‌شناسان تاریخی برون‌گرای علاقه‌مند به حوزه مطالعاتی انقلاب‌ها (اسکاچپول، هالیدی و لاوسن) بررسی خواهد شد.

رویکرد ساختاری: تأثیر نظم بین‌الملل

در میان صاحب‌نظران مکتب جامعه‌شناسی تاریخی، تدا اسکاچپول اولین متفکری بود که با فراتر رفتن از مرزهای سرزمینی به تأثیر محیط بین‌الملل بر انقلاب‌های ملی اشاره کرد. او در کتاب «دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی» از منظر نگرش ساختاری به سه انقلاب فرانسه، روسیه و چین می‌پردازد. در این اثر، اسکاچپول ابتدا به عوامل ایجاد انقلاب و مؤلفه‌های تأثیرگذار در شکل‌گیری حکومت‌های انقلابی می‌پردازد و سپس به دو الگوی انقلاب یعنی انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی اشاره می‌کند. انقلاب سیاسی صرفاً مبتنی بر تغییر حکومت است و تغییر ساختارهای اجتماعی همچون منازعات طبقاتی و دهقانی در آن نقشی ندارند. در نقطه مقابل، الگوی انقلاب اجتماعی دلالت بر تغییر سریع و فراگیر یک دولت و ساختارهای طبقاتی جامعه مربوطه دارد که با اغتشاشات طبقاتی از پایین جامعه (دهقانان) آغاز و کل جامعه را در برمی‌گیرد. این الگو در بستر مجموعه منحصربه‌فردی از شرایط اجتماعی، ساختاری و بین‌المللی به وقوع می‌پیوندد (اسکاچپول، ۱۳۸۹: ۲۲). در این راستا، او تفسیر انقلاب اجتماعی را تنها مبتنی بر عوامل ساختاری و از پیش تعیین شده می‌داند.

نکته قابل توجه در شخصیت علمی اسکاچپول، تأثیرپذیری وی از برینگتون مور، استادش در هاروارد است که به سیاق وی، روش تحلیل تاریخی - مقایسه‌ای را دستورکار قرار داد و از منظر اجتماعی به انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین پرداخت. اجتماعی دیدن انقلاب‌های بزرگ و ارائه تحلیل تاریخی درباره آنها، شاخصه پیروی وی از نظریه جامعه‌شناسی تاریخی است. او بحران سیاسی - نظامی ناشی از شورش طبقات پایین و مشارکت نخبگان حاشیه‌ای در قالب بسیج انقلابی را زمینه‌ساز انقلاب‌ها می‌داند. به باور وی، رقابت یک جامعه کشاورزی با دولت‌های قوی‌تر در عرصه بین‌الملل و در بستر نظام سرمایه‌داری جهانی با خطر شکست نظامی همراه است. از این‌رو این نوع از جوامع برای کاهش ضریب آسیب‌پذیری خود سعی در نوسازی ساختار خود دارند. در این راستا، هزینه اجرای برنامه نوسازی را باید به طور عمده زمین‌داران تأمین کنند؛ زیرا مازاد محصول کشاورزان برای اهداف دیگر در نظر گرفته شده است (همان: ۴۳-۳۶).

اگر اجزای حکومت از طبقه زمین‌دار باشند، اجرای نوسازی می‌تواند منجر به فروپاشی دولت گردد. از آنجا که نظامیان نیز نگاه مثبتی به طبقه یادشده ندارند، امکان فروپاشی اداری و نظامی دولت محتمل است. در این وضعیت، نخبگان شهری و حاشیه‌ای به بسیج توده‌ها می‌پردازند و دهقانان ناراضی سر به طغیان برمی‌دارند. نخبگان به دلیل وابستگی نداشتن به طبقه اشراف یا نداشتن ثروت و در نتیجه دور از دسترس بودن امکان ارتقا در مناصب اداری، در صدد سازمان‌دهی و بسیج توده‌ها برمی‌آیند. اسکاچپول در تدوین نظریه خود به پنج متغیر اقتصاد کشاورزی، امکان بهره‌گیری از مازاد سود در نوسازی، ماهیت حکومت و رابطه آن با مالکان زمین، فشارهای شدید و خفیف از سوی کشورهای سرمایه‌داری و ظرفیت انقلابی دهقانان اشاره دارد.

او برای اثبات ادعای ساختاری بودن انقلاب به نمونه‌های فرانسه، چین، روسیه، ژاپن، آلمان و انگلستان استناد می‌کند، اما نگرش ساختاری در نگاه وی صرفاً محدود به مؤلفه‌های سرزمینی است. هرچند ساختار اجتماعی در تحلیل‌های جامعه‌شناختی مبتنی بر تعامل محیط‌های درونی و بیرونی است، محیط بیرونی برای او به دو مؤلفه مشخص ختم می‌گردد. به عبارت دیگر، نگاه ساختاری وی بیش از آنکه معطوف به ارتباطات اجتماعی در قالب یک جامعه بزرگ بشری باشد، متکی بر فعل و انفعالات درون جوامع ملی است. در این راستا ادعای تقلیل‌گرایانه بودن نظریه وی نسبت به محیط بین‌الملل مبالغه‌آمیز به نظر نمی‌رسد؛ زیرا از دید اسکاچپول، تنها دو عامل بین‌المللی یعنی گسترش ناموزون سرمایه‌داری و رقابت بین دولت‌ها (از نوع نظامی) در بروز انقلاب تأثیر گذارند. با توجه به قرارگیری هر دوی این عوامل در بستر دوره‌های تاریخی جهان، او قصد دارد فضا را برای پیوند سطوح در چارچوب نگرش اجتماعی فراهم سازد، اما این اقدام ناقص و نامتقارن به نظر می‌رسد. در تحلیل وی، رقابت بین دولت‌ها، جانشینی برای تعاملات نظامی به‌ویژه شکست در جنگ است (Lawson, 2016: 119).

علاوه بر این اسکاچپول علی‌رغم بهره‌برداری از نگرش اجتماعی در تبیین نظریه خود، تحلیلی ایستا از انقلاب به دست می‌دهد. به عبارت دیگر نظریه وی، منکر پویایی‌های موجود در نگرش یادشده است. اشاره به تغییر سریع و فراگیر در تعریف انقلاب اجتماعی برآمده از تفکر ذات‌گرای وی است که موجب نادیده گرفتن پیچیدگی

انقلاب‌ها از یکسو و تضعیف ظرفیت تحلیلی مرتبط با توان تغییر و کیفیت پیکربندی انقلاب‌ها از سوی دیگر است. پذیرش تعریف اسکاچپول باعث معطوف شدن توجه‌ها به دیدگاهی خاص و شکل‌گیری نگرش‌ها حول عبارت «تغییر سریع و همه‌جانبه» می‌گردد.

علی‌رغم صحت ادعای وی مبنی بر تبلور انقلاب در دولت‌های دستخوش تغییر سریع و همه‌جانبه نظیر انگلستان، فرانسه، روسیه، چین و حتی ایران، اما توجیه چند دهه تلاش برای پیروزی انقلاب نظیر تحولات مصر در دوره پیش از انقلاب سال ۲۰۱۱ دشوار است. اگر انقلاب‌ها باید متضمن تغییر ساختارهای دولتی باشند، پس نمونه فرانسه، صلاحیت نامیده شدن به عنوان انقلاب را ندارد؛ زیرا نظام جمهوری، یک تجربه نسبتاً کوتاه‌مدت بود که در وهله اول توسط امپراتوری تحت‌الشعاع قرار گرفت و سپس به واسطه بازگشت نظام پادشاهی به فراموشی سپرده شد. اگر انقلاب‌ها باید مبتنی بر شورش‌های طبقه‌محور از پایین و تغییر شکل ساختارهای طبقاتی باشند، پس تعداد محدودی از انقلاب‌ها دارای این شرایط هستند. انقلاب‌ها، ائتلاف‌های سراسر طبقاتی وابسته به پویایی‌های پیچیده تداوم و تغییر می‌باشند.

به طور کلی نظریه اسکاچپول به سختی با تمامی نمونه‌های انقلابی مطابقت دارد. این عدم انطباق به معنی بی‌اعتباری نظریه وی نیست. اما نظریه‌ها، ابزار ساده‌سازی هستند. مطلوبیت آنها صرفاً برآمده از ظرفیتشان در تبیین و توجیه پدیده‌ها نیست، بلکه ناشی از ارائه دیدگاه‌های مفید درباره حوزه‌های خاص زندگی اجتماعی است. هر تعریفی که انقلاب‌ها را به مجموعه‌ای از ویژگی‌های اصلی منتسب سازد، ضرورتاً باید تاریخ را متوقف نماید. چنین اقدامی نه‌تنها اهمیت موضوع عملی را مخدوش می‌سازد، بلکه قادر به تبیین انقلاب‌ها به عنوان پدیده‌های در حال حرکت نیست. دیدگاه اسکاچپول در کتاب «دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی» متضمن آن است که انقلاب‌ها، ارادی نیستند. او در بستر نگرش ساختاری، منکر نقش اراده معطوف به انباشت حوادث در پیروزی انقلاب است. حتی از پذیرش نقش اراده در تشکیل حکومت‌های پس از انقلاب نیز خودداری می‌ورزد. در دیدگاه وی، سه متغیر در تعیین رویکرد نظام‌های انقلابی نقش دارد: ماهیت بحران‌های اجتماعی تأثیرگذار بر تضعیف طبقات حاکم و به قدرت رسیدن گروه جدید، میراث اجتماعی و اقتصادی رژیم سابق و شرایط بین‌المللی.

رویکرد بین‌دولتی

بدون شک تا پیش از تمرکز هالیدی بر ارتباط متقابل «انقلاب‌ها» و «بین‌الملل»، هیچ یک از متفکران فعال در نظریه جامعه‌شناسی تاریخی به طور جدی به این امر نپرداخته بود. او در مقاله «ششمین قدرت بزرگ: بررسی انقلاب و روابط بین‌الملل» با تأسی از آرنت، روابط بین‌الملل قرن بیستم را مبتنی بر جنگ‌ها و انقلاب‌ها می‌داند و در این بستر از انقلاب‌ها با عنوان «ششمین قدرت بزرگ» یاد می‌کند (Halliday, 1990: 207). او تلاش داشت تا جایگاه انقلاب را در روابط بین‌الملل تبیین نماید و در این راستا به سه حوزه مغفول‌مانده در برنامه پژوهشی مرتبط با اتصال دو حوزه اشاره دارد. نخست، بدنه اصلی ادبیات روابط بین‌الملل صراحتاً بر موضوعات تحلیلی و تطبیقی‌ای که انقلاب‌ها ارائه کرده‌اند تمرکز دارد و آثار نویسندگانی چون کسینجر^۱، روزکرانس^۲، وایت^۳، روزنا^۴ و... شاهدهی بر این ادعاست. دوم، انقلاب‌ها حضور مخفی در روابط بین‌الملل دارند، اما با بازخوانی و بازساخت ادبیات موجود روابط بین‌الملل، ارتباط آنها مشخص می‌شود. این نکته در پاره‌ای از آثار روزنا درباره پیوند ارتباطات فراملی، مداخله بیرونی و تروریسم مشهود است. سوم اینکه بخشی از ادبیات علوم اجتماعی مرتبط با شکل‌دهی به موضوع روابط بین‌الملل در انقلاب‌ها قرار دارد. همان‌گونه که آثار تاریخی بر ابعاد بین‌المللی انقلاب تأکید دارند، موج سوم نوشته‌های جامعه‌شناختی نیز با تأکید بر نقش رقابت‌های بین‌دولت‌ها، پرده از دلایل بروز انقلاب و شکل‌گیری دولت‌های پسانقلابی برمی‌دارند.

با توجه به تأکید هالیدی مبنی بر وابستگی شناخت پدیده‌های سیاسی خاص به زبان محل وقوع و زیست پدیده به عنوان دریچه ورود به حوزه فرهنگ مورد نظر (Halliday, 2005: 3)، وی در بحث انقلاب‌ها و اثرات آنها به واژه‌شناسی انقلاب اشاره می‌کند. به باور وی، عبارت انقلاب از آن جمله واژه‌هایی است که بار معنایی آن در طول زمان دستخوش تحول شده است. در این بستر عبارت مورد بحث حاوی معانی مختلفی است که استفاده از آن در روابط بین‌الملل تا اندازه زیادی منوط به تعاریف واردشده از دیگر

1. Kissinger
2. Rosecrance
3. Wight
4. Rosenau

حوزه‌های مطالعاتی است. او تعاریف دیگر متفکران نظیر اسکاچپول، مور و گریونگ^۱ را از انقلاب، تلاشی در جهت محدودیت‌زدایی از مفهوم انقلاب‌ها به عنوان حوادث تاریخی نسبتاً مجزا و نادر می‌داند؛ حوادثی حاشیه‌ای و غیرمعمول در تاریخ دولت‌ها و نظام بین‌الملل که بدون آنها، امکان ظهور جهان مدرن وجود نداشت.

او در کتاب «انقلاب و سیاست جهانی: ظهور و سقوط ششمین قدرت بزرگ»، نقش تاریخی انقلاب‌ها را نقطه آغاز بحث در بستر بین‌الملل می‌خواند. عمده ادبیات مرتبط با انقلاب در روابط بین‌الملل، این پدیده را لحظه فروپاشی و سقوط می‌دانند و به همین دلیل آن را در بستر اعمال خشونت علیه رژیم باثبات و سرکوبگر تعریف می‌کنند؛ حال آنکه انقلاب را باید لحظات پیونددهنده یا دوره‌های گذار دانست که شروع فصول جدید هستند. رویکرد نظریه‌های روابط بین‌الملل که به انقلاب توجه دارند، به واسطه تفاوت نگرش‌های مفهومی مقایسه‌ناپذیر است. برای واقع‌گرایانی چون روزکرانس و کسینجر، انقلاب‌ها بر پایه تغییر الگوهای سیاست خارجی و اولویت دولت‌ها دیده می‌شوند، به طوری که این وضعیت باعث تجدیدنظرطلبی آنها می‌گردد. در این بستر، عامل ناراضی‌ی یا غیر تعادل‌بخش در نظام بین‌الملل باید به طور مناسب مهار شود؛ زیرا انقلاب‌ها، گسستی در جهان منظم به حساب می‌آیند (Halliday, 1990: 10-11).

به باور هالیدی، رفتارگرایانی چون روزنا، انقلاب‌ها را بخشی از طیف خشونت می‌شناسند که همانند ویروس به فراسوی مرزها گسترش می‌یابند. این خشونت بر پایه شرایط روان‌شناختی دیده می‌شود و برآمده از علل اجتماعی یا بستر بین‌المللی است. در این نگرش نیز انقلاب متضمن خشونت و در نقطه مقابل ثبات قرار دارد. ماده‌گرایی تاریخی در شکل محدود آن که به عنوان ساختارگرا شناخته می‌شود، توجه بیشتری به انقلاب دارد. اسکاچپول و مور به عنوان متفکران این نظریه، انقلاب را الگوی سازنده فراملی می‌بینند که موجب تغییرات سیاسی و اجتماعی عمیق است.

در نهایت وی از پنج کاستی نظری در تعامل انقلاب‌ها و نظام بین‌الملل سخن می‌راند.

۱- اتصال بین‌الملل و داخل: او معتقد است که با توجه به اثرات بین‌المللی انقلاب‌ها و نقش عوامل داخلی در شکل‌گیری سیاست خارجی، امکان چشم‌پوشی از ساختارهای داخلی

در مطالعه روابط بین‌الملل وجود ندارد. در این راستا وی تقسیم‌بندی والتز از نظریه‌ها به دو بخش سیستماتیک و تقلیل‌گرا را قابل دفاع نمی‌داند؛ زیرا بررسی تأثیرات انقلاب‌ها بر جنگ و کشمکش‌های بین‌المللی بیانگر چگونگی کارکرد زنجیره تعاملی بین‌الملل-داخل-بین‌الملل^۱ است که چهره اصلی چگونگی بروز جنگ را نشان می‌دهد.

۲- مفهوم دولت، علی‌رغم ارتباط مستقیم انقلاب با دولت‌ها: اما نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل فاقد تعریف مشخص از دولت هستند. در نگرش جامعه‌شناختی، دولت موجودیتی اداری-اجباری و برخوردار از اقتدار سیاسی-قانونی است که این مختصات، خود زمینه‌ساز بین‌المللی دیده نشدن انقلاب‌هاست. در حالی که حیات بین‌المللی آن و رقابتش با سایر بازیگران باعث قرارگیری انقلاب در جامعه بزرگ بشری خواهد شد.

۳- نظام‌های متجانس و نامتجانس: منظور از نظام‌های یادشده، شرایط متفاوت بازیگران مختلف در مواجهه با محیط بین‌الملل است. در این ارتباط، نقش محیط داخل در روابط بین دولت‌ها از جمله بخش‌های مغفول‌مانده در آثار متفکران روابط بین‌الملل است. در صورتی که دولت‌ها، اصل عدم مداخله و تنوع نظام‌های داخلی را بپذیرند، شرایط همزیستی مسالمت‌آمیز فراهم خواهد آمد. اما شواهد تاریخی گواه آن است که مبنای متفاوت شکل‌گیری دولت‌ها باعث احساس تهدید از جانب یکدیگر و بروز کشمکش می‌گردد. در این بستر، مهم‌ترین تأثیر داخلی و بین‌المللی انقلاب‌ها در نیروی آن است (Halliday, 1990: 218).

۴- جنگ‌های برآمده از انقلاب‌ها: برای پیش‌بینی و جلوگیری از جنگ، شناخت نقطه آغاز و تأثیر انقلاب‌ها، روابط امنیتی بین دولت‌ها، امنیت عمودی (بین‌دولتی) و امنیت افقی (درون‌دولتی) ضروری است. راه جلوگیری از این دست از جنگ‌ها، جلوگیری از بروز تغییرات رادیکال درون دولت‌هاست. با این حال اعمال تغییر، خود عامل جلوگیری از انقلاب و در نهایت جنگ است.

۵- ویژگی نظام بین‌الملل: هرچند نظام بین‌الملل از دیدگاه نظریه‌های مختلف دارای ویژگی‌های متفاوتی است، ویژگی بین‌المللی اقتصاد و جامعه سرمایه‌داری همچنین فرهنگ به عنوان یک کلیت باعث تقسیم‌بندی جهان به دولت‌ها، بخش‌بندی سرزمین‌ها،

1. The interactive chain—international system/domestic system/international system

جمعیت‌ها و ایدئولوژی‌های خاص شده است. در این بستر، بخشی از ماهیت انقلاب‌ها برآمده از ویژگی نظام بین‌الملل است.

چنان‌که مشاهده می‌شود، نگاه هالیدی به انقلاب متفاوت از آثار دیگر جامعه‌شناسان تاریخی است. این مهم تا اندازه زیادی متأثر از تعهد وی به «بین‌الملل» و بهره‌برداری از آن در تبیین انقلاب است. از این منظر می‌توان با اطمینان او را اولین معمار نظریه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل دانست؛ زیرا از یکسو تعهد به نگرش اجتماعی-تاریخی در نگاه وی مشهود است و از سوی دیگر، بین‌الملل در مقایسه با داخل، نقش پررنگ‌تری در آثار وی دارد. از این منظر شاید بتوان او را در نقطه مقابل اسکاچپول دانست. او تلاش قابل ملاحظه‌ای برای برجسته نمودن وجه بین‌المللی انقلاب نمود. هرچند نسل‌های اخیر نظریه‌های انقلاب در مقایسه با نسل‌های پیشین، مفهوم غلیظی از بعد بین‌المللی انقلاب ارائه می‌دهند، همان‌گونه که درباره اسکاچپول اشاره شد، تمامی آنها گرایش به شرحی ساکن از بین‌الملل دارند. به عبارت دیگر، بین‌الملل به عنوان بستر فراهم‌کننده شرایط برای وقوع حوادث دیده می‌شود و محیطی برای شکل‌گیری فرآیندهای بین‌المللی مرتبط‌کننده اجزای مختلف در یک جامعه بزرگ به حساب نمی‌آید. در این بستر، هالیدی نشان داد که بین‌الملل بیش از یک زمینه منفعل برای بروز حوادث انقلابی است (Lawson, 2011: 1073).

پویایی‌های بین‌المللی نظیر تأثیرات بی‌ثبات‌کننده جنگ‌ها، تکثیر آمیب‌مانند ویروس انقلاب و واکنش‌های انقباضی یا انبساطی بازارهای جهانی نسبت به انقلاب‌ها بیانگر تعامل دوسویه انقلاب-بین‌الملل است. در این راستا، هالیدی انقلاب را به عنوان خیزشی از تعاملات چندگانه بین فرآیندهای بین‌المللی و پویایی‌های دولت-جامعه می‌داند. به طور خلاصه، انقلاب در نگاه هالیدی، اهداف ایستایی از تحلیل نیست، بلکه فرآیندهایی در حال تغییر است که همه زمان‌ها و مکان‌ها را در برمی‌گیرد. نگاه او به انقلاب برآمده از بار معنایی این واژه در یونان باستان بود که متضمن چرخش قدرت بین نظام‌های سه‌گانه ارسطویی (دموکراسی، الیگارشی و تیرانی) است. او با آگاهی از تنوع معنایی انقلاب در طول چند سده اخیر، سعی در افزایش فهم اشکال چندگانه انقلاب داشت (Halliday, 1990: 29).

رویکرد بین‌اجتماعی

اگر نظریه‌ها به‌مثابه موجودات زنده برخوردار از سیر تکامل باشند، دیدگاه‌های جورج لاوسن، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه ملی استرالیا درباره انقلاب بی‌شک کامل‌ترین نظریه انقلاب در جامعه‌شناسی تاریخی است، به‌طوری که وی از هر دو منظر کمی و کیفی، جایگاه انقلاب در نظریه جامعه‌شناسی تاریخی را ارتقا بخشیده است. از نظر کمی، شمار آثاری که وی به نگارش درآورده، در حوزه انقلاب بیش از مطالب تولیدشده دیگر متفکران و امدار این نظریه است. از نظر کیفی، لاوسن در چارچوب تبیین رویکرد «بین‌اجتماعی»^۱ علاوه بر فائق آمدن بر نواقص موجود در نظریه‌های متفکران پیشین از حیث تمرکز بر یکی از ابعاد داخلی یا بین‌المللی انقلاب به هر سه بعد تاریخ، اجتماع و بین‌الملل به عنوان ارکان اصلی نظریه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل توجه دارد. از منظر تاریخی، انقلاب در مختصات فکری لاوسن بیش از آنکه تجمیع مجموعه‌ای از ویژگی‌ها باشد، متأثر از فرآیندهای خاص تاریخی است. به باور وی، با بررسی انقلاب‌ها در بستری اجتماعی مشخص خواهد شد که وقوع آنها بیش از آنکه منوط به شناخت و وجود یک مجموعه از ویژگی‌های اصلی باشد، برآمده از یک فرآیند خاص تاریخی است و تنوع نمونه‌های انقلابی مبین خاص بودن آنهاست. به عبارت دیگر انقلاب‌ها، مجموعه‌های خاصی هستند که از نظر تاریخی قابل تکرار نیستند. در این بستر، زمان بروز وقایع انقلابی، اهمیت فراوانی دارد. برای مثال انجام اصلاحات دولتی در شرایط انقلابی می‌تواند با توجه به زمان اجرای آنها، قرین موفقیت یا شکست گردد. اگر اصلاحات به طور مناسب در مراحل اولیه اجرا شود، امکان کاهش فشار بسیج انقلابی نظیر مراکش و دیگر پادشاهی‌ها در ناآرامی‌های عربی سال ۲۰۱۱ وجود دارد. اگر با تأخیر اجرا شود، می‌تواند همانند تونس و مصر، زمینه‌ساز تغییر حکومت گردد. بنابراین تنها یک ویژگی/ویژگی‌های خاص نمی‌تواند در ارتباط با انجام اصلاحات دولتی طی وضعیت انقلابی مورد اشاره قرار گیرد و بازه زمانی ظهور یک جنبش مخالف به اندازه چگونگی سازمان‌دهی آن حائز اهمیت است. برای مثال، تفاوت اندکی بین ظرفیت سازمانی اپوزیسیون سوریه و جنبش سرنگون‌کننده زین‌العابدین بن علی در تونس وجود داشت (Lawson, 2016: 111).

لاوسن در کتاب «جامعه‌شناسی تاریخی جهانی» ضمن نقد نظریه انقلاب متفکران موج دوم جامعه‌شناسان تاریخی (اسکاچپول و تیلی) و همچنین افرادی چون مور و گلدستون که بروز انقلاب را با ظهور مدرنیته پیوند می‌زنند، مدعی می‌شود که علی‌رغم تلاش‌های صورت‌پذیرفته در زمینه ترکیب پویایی‌های بین‌المللی در تحلیل‌های مربوطه، تاکنون جامعه‌شناسی تاریخی جهانی انقلاب به وقوع نپیوسته است. در بیشتر آثار، فرآیندهای بین‌المللی، فراملی و جهانی به عنوان بستر تسهیل‌کننده انقلاب یا به عنوان نتیجه وابسته انقلاب‌ها دیده شده‌اند. او وضعیت یادشده را ناشی از فقدان یک رویکرد «بین‌اجتماعی» کاملاً شفاف می‌داند. لاوسن معتقد است که آثار متفکران نسل‌های سوم و چهارم نظریه انقلاب، علی‌رغم ادعای توجه به عوامل بین‌المللی حاوی دو کاستی اساسی است: نخست، برخورداری از انشعاب تحلیلی بین عوامل داخلی و بین‌المللی و دوم، در نظر گرفتن نقش حداقلی برای بین‌الملل. انشعاب مورد اشاره اغلب حاوی این فرض تلویحی است که بین‌الملل به عنوان ابعاد ثانویه علل اصلی در حوزه داخلی عمل می‌کند. بر این اساس نیاز به یک رویکرد جدید برای ادغام نظری بین‌الملل در مطالعه انقلاب مشهود است؛ یک رویکرد بین‌اجتماعی درباره انقلاب‌ها که متضمن پیوند اجزا با یکدیگر است. در این راستا، شماری از تاریخ‌های فراملی به شیوه‌های حوادث انقلابی اشاره دارند که حاوی یک بعد بین‌المللی فراتر از قالب دولت-ملت هستند. برای مثال، شروع انقلاب فرانسه بدون توجه به سیاست‌های توسعه‌طلبانه دولت فرانسه در طول قرون ۱۷ و ۱۸ قابل درک نیست. فرانسه در بازه زمانی ۱۶۵۰ تا ۱۷۸۰ از هر سه سال، دو سال در حال جنگ بود (Lawson, 2015: 309). این جنگ‌طلبی محصول فشارهای ناشی از توسعه دولت‌های رقیب و همچنین عوامل داخلی است که ضمن افزایش مالیات و ایجاد نفاق در رژیم پیشین به شکل‌گیری بدهی مزمن در دولت انجامید. ابعاد تعاملی روابط بین‌الملل نیز در طول دوره انقلاب بر حوادث تأثیرگذار هستند.

در این بستر، روابط بین‌اجتماعی نه تنها نقش پررنگی در ایجاد وضعیت انقلابی و خط سیرهای انقلابی دارد، بلکه در نتایج انقلاب نیز مؤثر است. در انقلاب فرانسه، تحولات صرفاً به داخل محدود نبود. رژیم انقلابی اول راین‌لند و بلژیک را تصرف نمود و به ظهور انقلاب جمهوری خواهان در چندین کشور همسایه از جمله هلند، سوئیس و

ایتالیا دامن زد. سپس باعث برانگیخته شدن ناآرامی در سراسر اروپا از جمله ایرلند شد. در نهایت، تهدید ناشی از انقلاب فرانسه به تصویب قوانین مخالف انقلاب در دولت‌های همسایه انجامید. برای مثال در انگلستان، حق عدم پاسخگویی پیش از حضور در محاکم قضایی در سال ۱۷۹۴ تعلیق گردید و انواع قوانین از برخورد با فتنه‌جویی تا قوانین ترکیبی برای مهار گسترش جمهوری خواهی به تصویب رسید (Lawson, 2019: 70).

به باور لاونسن، رویکرد بین‌اجتماعی برآمده از نقش سازنده ارتباطات در فراسوی مرزهای سرزمینی است. از منظر عملی، این رویکرد بر ارتباط بین مردم، شبکه‌ها و دولت‌های دستخوش پویایی‌های انقلاب تأکید دارد. برای مثال انقلاب هائیتی حاوی ابعاد بین‌اجتماعی چندوجهی چون حلقه‌های انباشت سرمایه، بردگی و استعمار، بروز جنگ‌های بین‌دولتی و گسترش ناآرامی در آمریکای لاتین و دیگر مناطق بود. برجسته‌سازی این اتصالات به طور مستقیم یا غیر مستقیم، مزایای توصیفی رویکرد بین‌اجتماعی را محقق می‌سازد. از دیدگاه نظری، رویکرد بین‌اجتماعی علاقه‌مند به درک چگونگی تعامل منطق‌های اجتماعی متفاوت در فضاهای اجتماعی تأثیرگذار بر مسیرهای علی انقلاب‌هاست. چنین روابط درونی دربرگیرنده اشکال متعددی چون عدم حمایت از حامی، فشارهای ناشی از فناوری‌های پیشرفته در بخش‌های اقتصاد، انتقال اندیشه‌های انقلابی، گسترش اقدامات مناقشه‌انگیز، تمایل برای تقلید از انقلاب‌ها و روندهای ضدانقلاب است. در هر دو شکل تحلیلی و توصیفی، تعاملات بین‌اجتماعی محرک انقلاب‌ها محسوب می‌گردند.

عبارت بین‌اجتماعی نسبت به عبارت‌هایی مانند بین‌المللی و بین‌دولتی اولویت دارد، زیرا هدف تحلیل در آن دولت‌ها نیستند، بلکه تعامل و رابطه بین پویایی‌های درونی و بیرونی را بررسی می‌کنند در اندیشه‌هایی که از مرزها فراتر می‌روند، در بین شبکه‌های انقلابیون، در تعاملات نامتقارن بازار و غیره. رویکرد یادشده بر این نکته تأکید دارد که جریان‌ها علی‌رغم واقع شدن در نقاط متفاوت، به تعامل با هم می‌پردازند. رخدادهای اجتماعی بر روند انقلاب‌ها تأثیرگذارند بدون آنکه انقلاب‌ها پیش‌فرضی از این «رخدادهای در مکان دیگر» داشته باشند. بنابراین رویکرد بین‌اجتماعی با یک فرض ساده آغاز می‌شود: وقایعی که در یک مکان رخ می‌دهند، متاثر و تأثیرگذار از/ بر رخدادهای در مکان‌های دیگر هستند (لاونسن، ۱۴۰۰: ۱۰۶-۱۱۲).

وعدۀ رویکرد بین‌اجتماعی متکی بر ظرفیت آن در نظام‌مند نمودن ارتباطات در بروز انقلاب است. به عبارت دیگر، پویایی‌های بین‌اجتماعی دلالت بر منطق‌های اجتماعی دارد که به فرآیندهای انقلابی شکل می‌دهند. این تسلسل حوادث تأثیرگذار در بروز انقلاب به طور پویا با شیوه‌های تعاملی ارتباط دارند که در آنها روابط اجتماعی درون سرزمین‌ها با روابط اجتماعی فراسوی مرزها پیوند می‌یابند. روابط بین‌اجتماعی، زمینه تعاملی را برای حوادث مختلف از تمایل به پیشی گرفتن از دولت‌های پیشرفته تا نقش اندیشه‌ها در جوشش ناآرامی در ارتباطات فرامرزی و هر نمونه از انقلاب‌ها فراهم می‌آورد. در این میان، فشارهای بین‌المللی بر تاریخ ناموزون نظم‌های اجتماعی افزوده می‌گردد و باعث ایجاد یک منطق بین‌اجتماعی می‌گردد که تاکنون به طور مؤثر در مطالعه انقلاب‌ها نظام‌مند نشده‌اند (Lawson, 2016: 122). شناسایی این پویایی و برجسته نمودن نقش مولد آنها در تشکیل فرآیندهای انقلابی، وظیفه رویکرد بین‌اجتماعی است. هرچند کم‌رنگ شدن نقش دولت-ملت از منظر تحلیلی و توصیفی می‌تواند بر مطالعه انقلاب‌ها تأثیرگذار باشد، انشعاب میان حوزه‌های داخلی و بین‌المللی فاقد منطق جامعه‌شناختی است. انقلاب‌ها، آمیزه پیچیده‌ای از اقدامات در حوزه‌های محلی و فراملی و کاملاً بین‌اجتماعی هستند.

نتیجه‌گیری

بررسی نظریه‌های انقلاب بیانگر آن است که این حوزه پژوهشی درگیر یک دور بسته مطالعاتی شده است و صرفاً سعی در تبیین یک مجموعه شرایط مشخص برای توجیه یک انقلاب یا انقلاب‌هایی خاص در بستر یک جامعه سرزمینی دارد. به عبارت دیگر نگاه ایستا به مقوله انقلاب باعث شده است که محققان فعال در این حوزه تنها به دنبال گردآوری مجموعه‌ای از علل به عنوان شرایط بروز انقلاب در بستر یک جامعه خاص باشند. این در حالی است که ماهیت اجتماعی روابط انسانی و نقش‌آفرینی بشر در بستر ساختارهای اجتماعی در برگیرنده وی، به انقلاب معنایی اجتماعی بخشیده است و تحلیل آن بدون اشاره به مناسبات اجتماعی امکان‌پذیر نیست. در این ارتباط، پویایی روابط اجتماعی از یکسو باعث قرارگیری انقلاب در شبکه بزرگ روابط فراسرزمینی می‌گردد و از سوی دیگر زمینه تغییر نگرش به انقلاب از یک حادثه به یک جریان را

فراهم می‌سازد. این دیدگاه شاید حرکت به سوی نسل جدید نظریه‌های انقلاب باشد، زیرا نگاه اجتماعی به انقلاب در بستر جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل اکنون دارای چارچوب نظری مجزا و قدرت تحلیلی قابل توجه است.

تبیین نظریه اجتماعی انقلاب در بستر جامعه‌شناسی تاریخی سیر تکاملی به بلندای نیم قرن دارد. به‌طور آشکار تا پیش از اسکاچپول، مفهوم جامعه و ساختار در آثار متفکران فعال در حوزه انقلاب و وام‌دار چارچوب نظری مورد بحث صرفاً محدود به سرزمین مشخص بود. در حالی که ساختار و جامعه دلالت بر چارچوب تعاملی بزرگ بشری دارد و شامل تحولات و روابط فراملی نیز می‌گردد. جامعه مورد نظر اسکاچپول بیش از آنکه متکی بر روابط اجتماعی در یک بستر بزرگ انسانی باشد، متکی بر مناسبات اجتماعی در یک کشور خاص بود. با این حال اشاره وی به چند مؤلفه فراملی در تبیین انقلاب، راه را برای تغییر نگرش به روابط اجتماعی انسان‌ها گشود.

در این ارتباط، هالیدی انقلاب را در بستر مناسبات اجتماعی بین‌دولتی قرار دارد. پیوند انقلاب و بین‌الملل، ره‌آورد بزرگ وی در نظریه‌های انقلاب است. به عبارت دیگر، نگاه محدود اسکاچپول به تأثیر محدود مؤلفه‌های بین‌المللی در بروز انقلاب با تلاش هالیدی بسط یافت و از منظر اجتماعی به بلوغ جامعه‌شناختی نظریه انقلاب کمک نمود. با این حال بزرگ‌ترین نقطه‌ضعف هالیدی در حوزه مطالعات انقلاب به این مسئله بازمی‌گردد که وی تلاشی برای ارائه یک نظریه جامع و دربرگیرنده سطوح داخلی و بین‌المللی نکرد. به عبارت دیگر، علی‌رغم پیشگامی در بسط روابط اجتماعی انقلاب‌ها، وی در ارائه یک چارچوب نظری جامع ناتوان بود.

در این ارتباط، جورج لاوسن با اتکا به مفهوم «بین‌اجتماعی» توانست ضمن رعایت چارچوب نظری جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل، رویکردی جدید در مطالعات انقلاب ارائه دهد که فاقد کاستی‌های نسل‌های چهارگانه نظریه انقلاب همچون ذات‌گرایی، نگاه ایستا به انقلاب و بی‌توجهی به روابط اجتماعی فراملی است. بدون شک تلاش‌های وی دریچه‌ای نوین در ظهور نسل پنجم نظریه‌های انقلاب به حساب می‌آید.

منابع

اسکاچپول، تدا (۱۳۸۹) دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، ترجمه سید مجید رویین تن، تهران، سروش.
----- (۱۳۹۲) بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه سیدهاشم آقاجری، چاپ دوم، تهران، مرکز.

خرمشاد، محمد باقر (۱۳۸۳) «بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های انقلاب: تولد و شکل‌گیری نسل چهارم نظریه‌های انقلاب»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۵، شماره ۳، صص ۸۶-۱۲۳.
زیبایی، مهدی و دیگران (۱۳۹۷) «جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل: چارچوبی نظری برای تحلیل نظم فراملی»، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۶، شماره ۲، صص ۸۳-۱۰۸.
صالح، فائز دین‌پرستی و زهرا رضانی (۱۳۹۷) «بررسی بی‌ثباتی سیاسی و ائتلاف‌های دولت‌سوز در مصر پس‌انقلابی بر مبنای نظریه بازی‌ها»، فصلنامه دولت‌پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۴، شماره ۱۵، صص ۱۶۳-۲۰۵.

گلدستون، جک (۱۳۹۷) «به سوی نسل چهارمی از نظریه‌های انقلاب»، ترجمه احسان بدریکوهی، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۸، شماره ۲۷، صص ۳۸۱-۴۴۲.
لاوسن، جورج (۱۴۰۰) کالبدشکافی‌های جدید انقلاب، ترجمه مهدی زیبایی، تهران، نگاه معاصر.
ملکوتیان، مصطفی (۱۳۹۴) «نگرشی به نظریه‌های انقلاب و نقد و ارزیابی آنها»، مطالعات تحول در علوم انسانی، شماره ۴، صص ۱۷۹-۲۲۳.

ملکوتیان، مصطفی و دیگران (۱۳۹۱) «گونه‌شناسی نظریه‌های انقلاب»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۲، شماره ۱، صص ۳۳۳-۳۴۹.

Barnett, Michael, (1993) 'Institutions, Roles, and Disorder: The Case of the Arab States System', *International Studies Quarter*, Volume 37.

Beck, t. Colin & Bukovansky, Milada & Chenoweth, Erica & Lawson, George, Erickson nepstad, Sharon & Ritter P. Daniel (2022) *On Revolutions Unruly Politics in the Contemporary World*. Oxford University Press.

Bhambra, Gurminder K., (2010) 'Historical sociology, international relations and connected histories', *Cambridge Review of International Affairs*, Volume 23.

Boswell T. & Dixon WJ (1993) "Marx's theory of rebellion: a cross- national analysis of class exploitation, economic development, and violent revolt". *Am. Sociol. Rev. Vol. 58*. Pp. 681-702

Halliday, Fred (1990) "The sixth great power": on the study of revolution and international relations', *Review of international studies*, Volume 16.

----- (2005) *The Middle East in International Relations: Power, Politics and Ideology*, Cambridge, Cambridge University Press.

- Hobson, John M. and Lawson, George & Rosenberg, Justin, (2010) 'Historical sociology', In Robert A. Denemark, (ed.) The international studies Encyclopedia, Oxford: Wiley- Blackwell.
- Katz, Mark (2000) Revolution: International Dimensions. Washington, DC: Congr. Q.
- Lawson, George (2011) 'Halliday's revenge: revolutions and International Relations', International Affairs, Volume 87.
- (2015) 'Revolutions and the international', Theory and Society, Volume 44.
- (2016) 'Within and Beyond the "Fourth Generation" of Revolutionary Theory', Sociological Theory, Volume 34.
- (2019) Anatomies of Revolution, Cambridge, Cambridge University Press.
- Martin, John L. and Lee, Monica, (2015) 'Social Structure', In: James D. Wright (editor- in- chief) International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences, 2nd edition, Vol 22. Oxford: Elsevier.
- Walt, M. Stephen (1996) Revolution and War. Cornell University Press.